

اشتراک لفظ دائم رهزن است
اشتراک گیر و مؤمن در تن است
اختلاف خلق از نام افتاد
چون به معنای آرام افتاد

تیرگی در داوری، اغلب در آنجا رخ می دهد که زیر واژه واحد، معنای متعدد و یا بر سر معنای واحد نامهای متعدد نشسته باشند. راندن حکم یکسان بر آن معنای گوناگون و یا راندن حکمهای گوناگون بر آن معنای واحد عین غلط کردن و به غلط افکندن است. و گره گشایی از واژه های پر گره فریضه معرفت آموزان است. دین ورزی از این گونه واژه هاست. وقتی از خود می پرسیم: «آیا جامعه عصر قاجار از جامعه امروزی ایران دیندارتر بوده است یا نه؟ آیا جوامع غربی معاصر از جوامع قرون وسطی دیندارترند یا نه؟» با کمی کاوش و کنکاش بدین نقطه می رسیم که تا معانی و لایه ها و گونه های دینداری و دین ورزی را از هم جدا نکنیم، هیچ گاه به پاسخ آن پرسشها نخواهیم رسید. ای بسا که جوامع امروزی، به معنایی بهدینتر و به معنایی دیگر بدینتر از گذشته باشند. لذا تفکیک لایه ها و گونه های دین ورزی از یکدیگر، ضرورت دین شناسانه و معرفت شناسانه و اصلاح گرایانه دارد. اگر به حجم روضه ها و روزه ها و گریه ها و نذرها و شمعه و زیارت امامزاده ها و دستبوس علما و... بنگریم قطعاً عصر قاجار از عصر حاضر سبق می برد و اگر به حجم بقدها و نظرها و بحثهای دینی نظر کنیم، ای بسا که جامعه کنونی را دین گراتر و دین پسندتر بشماریم. وقتی که مطلب را بیشتر بشکافیم و ببینیم که در هر گونه ای از دین ورزی، برای خدا، پیامبر، گناه، طاعت، سعادت، شقاوت و... معنای ویژه ای وجود دارد، اهمیت و حساسیت مسأله را بهتر لمس خواهیم کرد.

باری گونه شناسی دین ورزی امری بدیع و جدید نیست. قرآن

کریم که از اصحاب یمین (راست نشینان) و سابقون (پیشتران) سخن می گوید نوعی گونه شناسی دینی را به دست می دهد. و عارفانی که از دینداری شریعتی و طریقتی و حقیقتی یا دینداری مبتدیانه و متوسطان و منتهیان سخن می گویند، نیز از همین حقیقت پرده برمی دارند.

در این مقال نیز نوعی گونه شناسی دین ورزی به اجمال عرضه می شود که با تقسیمات یاد شده تمایزها و تداخلهایی دارد. این سه گونه دین ورزی را به ترتیب: ۱. مصلحت اندیش (یا غایت اندیش) ۲. معرفت اندیش ۳. تجربت اندیش می خوانیم.

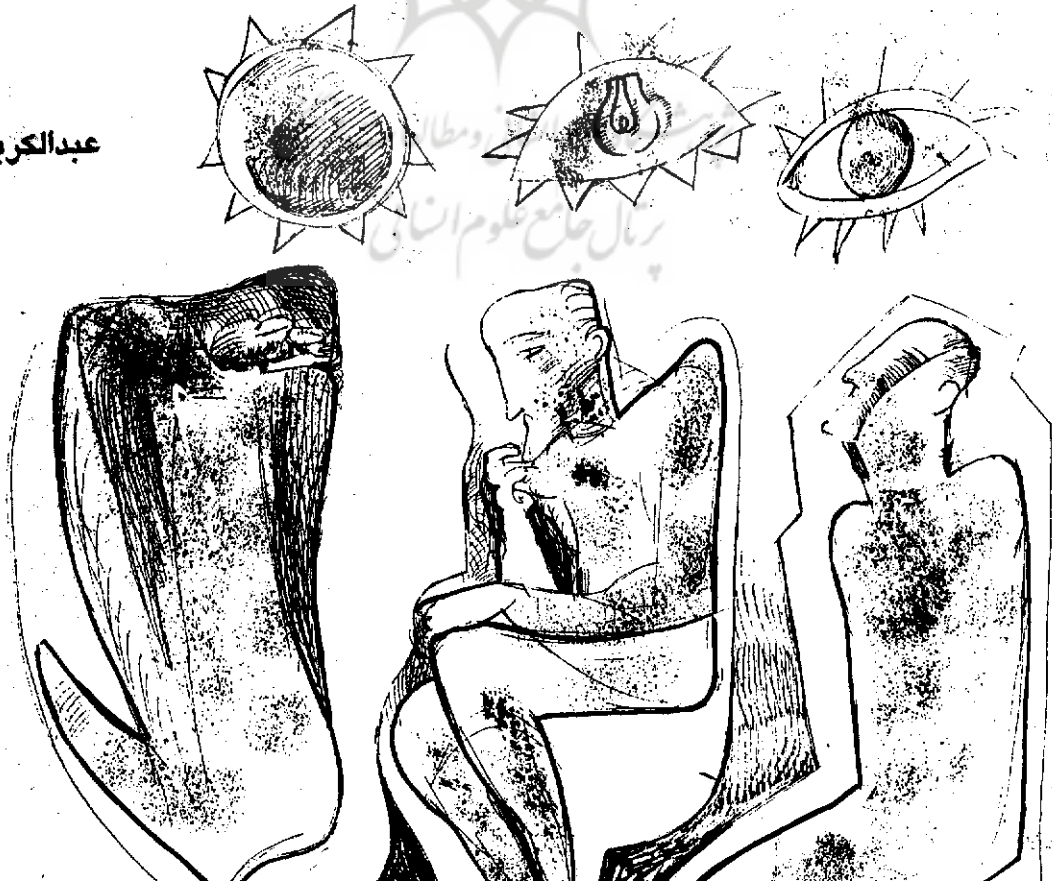
یکم. دین ورزی مصلحت اندیش (غایت اندیش)

در این گونه دین ورزی غایت و مصلحت و نتیجه (دنوی یا اخروی) عقیده و عمل، پیش چشم دیندار است. دینی است برای زندگی (نه عین زندگی و نه برتر از زندگی).

در شکلهای آخرت گرایانه خالصش، جامه زهد و تصوف به خود می پوشد (خواججه عبدالله نصاری) و در شکلهای دنیاگرایانه اش جامه سیاست و ملک (سید جمال افغانی و...) محوریت در آن با عاطفه و عقل عملی است. اگر عامیانه باشد عاطفه بر آن غلبه دارد و اگر عالمانه باشد، عقل عملی (یعنی همان قوه ای که تناسب میان وسیله و هدف را می سنجد و برقرار می کند).

دین ورزی مصلحت اندیش عامیانه، علتی (غیردلیلی)، میراثی، جبری (برگرفته نه از سر انتخاب و اختیار)، عاطفی، جزمی، آدابی - مناسکی، ایدئولوژیک، هویتی، قشری، جمعی - آیینی، شریعتی - فقهی، پراسطوره، تقلیدی، تبعیدی، سنتی و عاداتی است. حجم عمل در این گونه دین ورزی ملاک غلظت و رقت ایمان است؛ حج بسیار کردن،

عبدالکریم سروش



به زیارت قبور رفتن، نماز بسیار گزاردن و امثال آن. شخص دیندار با این گونه اعمال خود را موفقتر و به خدا نزدیکتر احساس می کند. آداب و مناسک دسته جمعی (rituals) تهال این گونه دین ورزی را بیش از همه چیز آبیاری می کند. و فور دعاهاى دسته جمعی، روضه خوانیها، قرآن خوانیها، اعتکافات، نمازهای جمعه و جماعت، مجالس و منابر، انبوهی زائران و عابدان در زیارتگاهها و مساجد، و مجاهدان در میدانهای جهاد، عین اعتلا و عظمت و مایه افتخار این گونه دین ورزی است. و هم به غلیان عاطفه دینی مدد می دهد و هم از آن مدد می گیرد. این گونه دین ورزی از آنجا که میراثی و موروثی است، و با دلیل فراهم تیماده، و تقلید و تبعید در حصول و دوام آن نقش اول را دارد، و بیشتر به عمل می پردازد تا به تأمل و تعقل، و بیشتر بر عاطفه و شور بنا می شود تا بر کاوش و کوشش عقلانی، نرم نرمک به شورابه تجزم و تعصب هم آمیخته می شود و تحمل مخالف از او رخت برمی بندد و از عادتها و سنتهای راسخ شده دفاع جزمی می کند، و اهل سؤال و کندوکاو را چون راهزنان و بدعت گزاران می بیند، و لذا نرم نرمک دستش به تکفیر و طرد هم گشوده می شود.

این گونه دین ورزی است که صنف روحانی دارد، و روحانیان بر تسلیم و تقلید و غیرت دینی دین ورزان و اجرای آداب و مناسک انگشت تأکید می نهند. بدین قرار دین دین ورزان بدل به هویت آنان می شود و از آن چنان دفاع می کنند که از وطنشان یا اموالشان یا حیاتشان، نه چنان که دانشمندی از حقیقتی دفاع می کند. یعنی دین را می خواهند تا کسی باشند و در مقابل کسان دیگر، ابراز هویت کنند نه برای آنکه به حقیقتی برسند. مردمان دین ورز، بردگانند و خدای این گونه دین ورزی خدای ارباب و سلطان است (نه خدایی حکیم و مدبر و نه محبوبی نازنین) و پیامبر رداى آمر و ناهی و مبشر و منذر بر

حسینی می گریستند که در عاشورا جنیان به کمک او آمدند و روز شهادتش هر سنگی را که از زمین برمی داشتند زیر آن خون تازه می یافتند، و یک باز از تحلیل عقلانی و تاریخی قیام او سؤال نمی کردند و حتی قرنهای پس از زوال امویان و عباسیان، باز هم در زیارت نامه هاشان، به دنبال انتقام گرفتن از مسببان و جانیان آن جنایت بودند.

تفکیک جزمی خودی و غیر خودی و مؤمن و کافر، خط کشیدنهای پررنگ و قاطع میان مردم، جهان را ساده انگاشتن و ندیدن پیچیدگیها و ظرافتها و تنوعها و رنگارنگی عالم انسانی، و به دنبال آن، بزخوردهای غیر ظریف و نامتناسب با شرایط پر رمز و راز انسان، مرزبندیهای قاطع ایدئولوژیک، بهشتی و جهنمی دیدن آدمیان، خشن و ناصبور و انتقام گیر دیدن خداوند، خدا را مال خود و متعلق به خود و در فکر فرقه خود و نامهربان دیدن بادیگران، تنگ گرفتن دایره حق و وسیع گرفتن دایره باطل، تکیه کردن بر تضادهای فرقه ای و فرقه خود را محور و معیار حق و باطل و مولد هویت و شخصیت حقیقی انسانی دانستن، و به مشترکات آدمیان کم توجه کردن و بر اختلافات جزئی عقیدتی شان انگشت نهادن و فرقه فرقه کردن آدمیان از لوازم و مشخصات این گونه دین ورزی است.

اما دین ورزی مصلحت اندیش عالمانه خود بر دو قسم است: دنیاگرا و آخرت گرا. البته در نقاط مهمی راهش از دین ورزی عالمانه جدا می شود. در اینجا محوریت با عقل عملی است، نه عاطفه. و عقل عملی برنامه ریز است و غایات و طرق را با هم موزون می کند. اما هر چه هست مصلحت اندیش است و دین را برای چیزی می خواهد. دین ورزی مصلحت اندیش عالمانه دنیاگرا از آنجا که عاقلانه عمل می کند با اسطوره ها روابط گرمی ندارد و کوره تقلید را

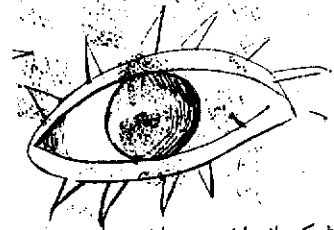
اصناف دین ورزی

تن دارد (نه عارف مکاشف صاحب تجربه های متعالی و نه متفکر چالاک خردورز) و گناه، مخالفت با امر اوست، نه موجب قبضی در دل. و طاعت، معامله ای برای رسیدن به مزدی و سودی، نه موجب بسطی در قلب و مشارکتی در تجربه ای روحانی. و پیروی از پیامبر پیروی از امر و نهی اوست. اخلاق در این گونه دین ورزی همیشه جایگاهی ثانوی دارد و حداکثر امری تزینی شمرده می شود، و واجب و حرام بدان تعلق نمی گیرد. دین ورز مقلد از آنجا که قدرت و جرأت نگرستن به امر متعالی یا کلنجار رفتن با مفاهیم مشکل را ندارد، دنبال واسطه ها می گردد و این واسطه ها را در شخصیتهای دینی حاضر یا غایب می جوید و به همین سبب زیارتگاههایش گاه شلوغتر از میساجد می شود.

شخصیتها در این دین ورزی سخت اسطوره ای می شوند و با تاریخ و جغرافیای بشری قطع رابطه می کنند. قرنهای پدران و مادران ما بر

گرم نمی کند و عاطفه کور را نمی شوراند و سنت را از دستبرد نقد خود بی نصیب نمی گذارد و با صنف روحانی مهر و التفاتی ندارد، لکن از همه مهمتر، بیش از آنکه به دنبال حقیقت باشد دنبال حرکت است؛ همان صفت مهم همه ایدئولوژی ها. دین را خادم سیاست یا انقلاب یا دمکراسی یا... می کند و غایت اندیشانه می کوشد تا هر چه رایه کار می آید از دین گزینش کند و هر چه رایه کار نمی آید فرو نهد. خدای این گونه دین ورزی یک خدای ناظر و بصیر و مسئولیت خواه است، بندگانش کارمندانی کوشا و حسابگر و سودجو و مسئولند، پیامبرش سیاستمداری مدبر و مصلحی برنامه ریز است، سعادت و شقاوت اخروی مؤمنانش در گرو سعادت و شقاوت دنیوی شان است و شخصیتهای دینی اش همه تاریخی و غیر اسطوره ای و هم نشین دیگر مردم و مشمول نقد و تحلیلند.

در این دینداری از حیرت و راز و باطن خبری نیست. ساده



دیدن ایدئولوژیک انسان و جهان و تاریخ، همچنان در دستور کار است. صفت جمعی و آیینی دین (به غیر از بعد مناسکی آن) برپا و برقرار است. دین سیاسی یا اجتماعی یا انقلابی یا دمکراتیک از محصولات این نوع دین ورزی است. گناه، در آن نوعی تخلف قانونی، و پاداش عین رسیدن به غایت و مقصد است. و پیروی از پیامبر، پیروی حسابگرانه کارگزاری است از کارفرمایی، نه مریدی از مرادی و نه عاشقی از معشوقی. عنصر عمل در آن همچنان برجسته است، اما عملی هدفدار و معطوف به غایتی دنیوی. فقه و شریعت نیز در آن، توجیه عقلانی می‌شوند. اخلاق هم، معنایی انقلابی یا دمکراتیک پیدامی‌کند و نهایتاً نه فقه، نه اخلاق، هیچ‌یک واجد مصالح خفیه و غایبات غیبی و رازآلود نیستند. عموم مصلحان و رفورمیست‌ها و روشنفکران دینی عهد جدید در دسته فوق‌جامی‌گیرند، و بزرگانی چون سید جمال و شریعتی و سید قطب و عبده در قرن اخیر، از چهره‌های برجسته‌اند.

عموم روحانیان تاریخ همه‌ادیان، دسته‌مقابل یعنی دین‌ورزان مصلحت‌اندیش آخرت‌گرا را تشکیل می‌دهند و تفاوتشان با مصلحت‌اندیشان عامی فقط در این است که آنچه را عامیان از دست دوم می‌گیرند، آنان از سرچشمه برمی‌دارند و به تعبیر مولانا «به علم نقل ملی» هستند یعنی مملو از منقولات و مأثورات. از اینکه بگذریم دین‌ورزی‌شان از لحاظ علتی و میراثی و جزمی و آدابی و جمعی و فقهی و اسطوره‌ای و تعبدی بودن با عامیان فرقی ندارد. خدا و پیامبر و طاعت و معصیت‌شان هم به همان معناست. بلکه هم اینانند که دین‌ورزی مصلحت‌اندیش عامیانه را تعلیم‌عامیان می‌کنند.

لخلاق اینان اخلاقی دینی (نه عقلانی) است، و از نظر معرفتی هم تک‌منبعی هستند و جهان‌شان نیز جهانی است آکنده از نیروهای نهان و امدادات غیبی و دستهای نامرئی، و عمل به تکلیف نزد آنان بر هدفگیری طراحانه و سیاست‌گزاری مدبرانه پیشی می‌گیرد. عموم فقیهان، و در عصر ما بزرگانی چون آیت‌الله خویی، مرعشی، گلپایگانی، بروجرودی و پیروانشان، به این دسته تعلق دارند.



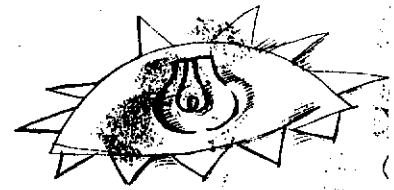
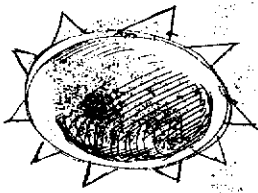
دوم. دین‌ورزی معرفت‌اندیش حسین بن منصور حلاج، در مقام ابراز تفاوت خداشناسی عالمان و عاشقان می‌گفت: «معشوق همه ناز باشد نه راز» و مولانا نیز با ظرافت و ملاحظت تمام این دو وصف را یک جا به دادار ازلی

راجع می‌کرد و می‌گفت:

چون زراز و ناز او گوید زبان
یا جمیل‌الستر خواند آسمان
سترچه؟ در پشم و پنبه آذرت
تو همی پوشیش او رسواتر است

در دین‌ورزی معرفت‌اندیش، سخن از ناز خداوند و اولیای او نمی‌رود، آن به تجربت‌اندیشان تعلق دارد. اینجا همه سخن از رازهاست؛ اما نه راز به معنی اسطوره، بل به معنی معما و معضلی عقلی که کلنجار رفتن با آن عین حیات عقلانی یک پهلوان خردورز است. آنهم عقل نظری که به تناسب دلیل و مدعا حساس است، نه فقط عقل عملی که حساسیتش معطوف به تناسب وسیله و هدف است. اگر دین‌ورزی مصلحت‌اندیش را با جزم عقیدتی مشخص کنیم، دین‌ورزی معرفت‌اندیش، با بی‌جزمی یا حیرت عقلانی مشخص می‌شود، و بر این قیاس دین‌ورزی تجربت‌اندیش هم مشخصه یقین را خواهد داشت. لذا با ورود به عرصه معرفت‌اندیشی، جزم با شک و حیرت سودا می‌شود و راه برای ورود به عرصه یقین، با فاصله گرفتن از جزم هموارتر می‌گردد. عقلانیت همواره دو عنصر فریه را با خود به همراه می‌آورد؛ یکی چون و چرا و بیست و گشاد بی‌پایان و دیگری فردیت بی‌امان. هیچ عاقلی هیچ‌گاه دست از پرسیدن و ویران و آباد کردن نمی‌کشد و هیچ دو عاقلی هیچ‌گاه یکسان نیستند. آن عاطفه است که مردم را توده و از وی بی‌شکل و بی‌تمایز، در دریایی از هیجان غرقه می‌کند. خردورزی اما چنین نیست. خردورزی هم به استقلال و تفاوت خردورزان راه می‌دهد و هم بر آن انگشت تأیید می‌نهد و آن را حق خردمند و مقتضای خردورزی می‌شمارد. در دین‌ورزی مصلحت‌اندیش عامیانه، همه دین‌ورزان به یک نحو دین می‌ورزند. ایمانها و اعمالشان کم و بیش یکسان است و یک صورت دارد، اما با پانهادن به عرصه معرفت‌اندیشی، دین فردی و فردیت دینی ظهور می‌کند. هر خردورزی برای خوددینی دارد، یعنی درکی از خدا و پیامبر و وحی و سعادت و شقاوت و گناه و طاعت و... دارد؛ درکی که ویژه او و نتیجه تأملات خود اوست، و هر روز و هر دم معروض بازنگری و بازپرسی قرار می‌گیرد.

به همین رو دین‌ورزی معرفت‌اندیش، بی‌ثبات و سیال است. دین‌ورزی عوامانه ثبات فلج‌گونه دارد. اما چنان یکدستی و یکنواختی را از دین‌ورزی معرفت‌اندیش توقع نمی‌توان داشت. توفانهای عقلانی همواره دریای معرفت و ایمان دینی را به تلاطم و موج می‌افکنند و شناگری در این امواج، هنر و کمال، بل عین حیات دین‌ورز معرفت‌اندیش است. عبادت از نظر دین‌ورز معرفت‌اندیش همین پرسیدنها و بازپرسیدنها و بازشناختنها و شک‌کردنها و اندیشه‌ورزیدنهاست و گناه از نظر او تسلیم غیرنقادانه به باورها و تن دادن به عوامی‌گری‌ها و تسلیم به خرافات و مشهورات، و منع خویشتن از تردید و تأمل است. و سعادت دین‌ورز در کمال قوه نظری اوست. مفسران و متکلمان دوشخصیت برجسته این عرصه‌اند. این



بیشتر از سود محتمل آن است؛
 زیرکی غواصی آمد در بحر
 کم رهد، فرق است او پایان کار
 عشق چون کشتی بود بهر خواص
 کم بود آفت، بود اغلب خلاص

دین ورزی، دلیلی (در مقابل علنی)، تحقیقی، تأویلی، اختیاری -
 انتخابی، حیرتی، کلامی، غیراسطوره ای، بدون روحانیت، فردی،
 نقدی، سیال و غیر تقلیدی است.

در اینجا خداوند خود در چهره یک راز بزرگ عقلانی جلوه گر
 می شود، و بندگان چون رازگشایانی که حیرت زده جلال اویند،
 پیامبر چون معلمی و حکمت آموزی بزرگ که دروسی را در نهایت
 فشرده گی القا کرده است و مؤمنان چون شاگردان و نوآموزان وی که
 می کوشند تا سخنان وی را عاقلانه فهم کنند و کافران چون جاهلان
 مرکب یا درس آموختگان نمک نشناس. مخاطبت هم در اینجا معنایش
 فرق می کند. عقل دین ورزان مخاطب پیامبر است، نه عاطفه شان. و
 لذا به میزانی که اقتناع عقلی حاصل کنند شاگردان مکتب او می شوند.
 کار پیامبر القای درس و پیشنهاد قول احسن است، نه ایجاب و تحمیل
 و کار مؤمنان قبول و تسلیم عقلی است، نه بدنی و عاطفی.

در این دین ورزی، روحانی وجود ندارد چرا که بر اسطوره و
 آداب مناسکی بنا نمی شود و تقلید در آن راهی ندارد. با پلورالیسم
 دینی بر سر آشتی است چرا که فردیت دینی و دین فردی عین کثرت
 فهمها و قرائات است، از آن ایدئولوژی نمی توان ساخت، زیرا با
 دکماتیسم و تفسیر رسمی و ساده دیدن جهان و انسان و تاریخ
 سازگاری ندارد، و علی الاصول معطوف به حقیقت است، نه حرکت
 یا هویت. عبادت ویژه اش فکر است و با شخصیت های دینی اش
 می توان وارد گفت و گو شد و در بسته و سر بسته تجلیل و تقدیس شان
 نکرد.

فضایل اخلاقی اش آنهاست که آدمی را به شناخت بهتر و
 پیراسته تر از خطا می رساند. بدترین ردیلت در آن، تقلب و تزویر و
 تحریف و غرور و پر مدعایی و زیرکی شیطنت آمیز و فضل فروشی و
 برهان ناگرایی است.

دین ورزان معرفت اندیش،
 ناچار چند منبعی اند، و در درک
 دینی شان به تبع قبض و بسطی که
 در عقلانیت می افتد، لف و نشرها
 حادث می شود.

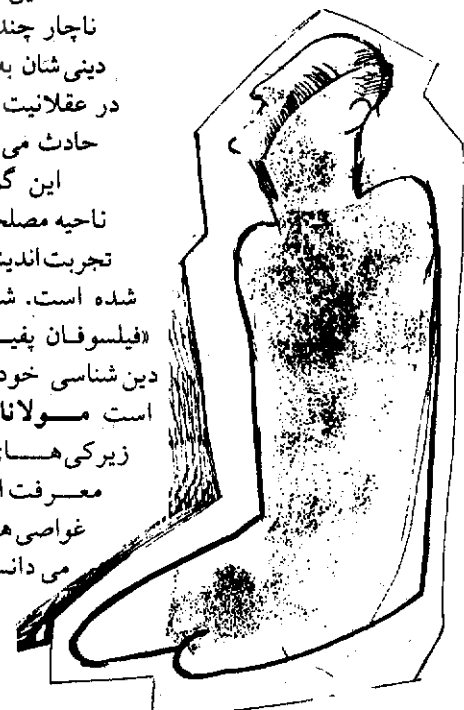
این گونه دین ورزی هم از
 ناحیه مصلحت اندیشان هم از ناحیه
 تجربت اندیشان مورد طعن واقع
 شده است. شریعتی که می گفت:
 «فیلسوفان پیروزان تاریخ اند» پرده از
 دین شناسی خود برمی داشت. همچنین
 است مولانا جلال الدین که
 زیرکی های متکلمانه و
 معرفت اندیشانه را چون
 غواصی های بی باکانه در اقیانوس
 می دانست که خطرش بسی

غزالی هم در علم کلام طعن می زد که هم غرور می آورد هم
 آدمی را از مجاهدت با نفس باز می دارد، هم موهم یقین در عین
 تولید شک است و هم امری مستحدث است که در عصر پیامبر
 نبوده است (احیاء علوم الدین، ربع اول، کتاب العلم). دو نکته
 اخلاقی نخست را باید سختگیرانه و مجاهدانه حل کرد. نکته سوم را
 باید گردن نهاد و تصدیق کرد اما آن را آفت و ردیلت ندانست چرا که
 به پاروی عقل و استدلال قایق ذهن را به ساحل آرامش نمی توان
 رساند. در آنجا تلاطم و موج قاعده است و سکون استثناء.

و درباره نکته چهارم توضیحی باید افزود. و آن اینکه علم
 کلام متعلق به دوران استقرار است، نه تأسیس و عصر پیامبر را که
 کوره وحی در آن گرم بود و شخصیت نورپاش پیامبر لزومی
 برای گره گشاییها و ظلمت زداییهای عقل کلامی باقی نمی گذاشت،
 نمی توان با عصرهای دیگر قیاس کرد و بر همه حکم یکسان
 راند. متکلمان که در رسیدند و معرفت اندوزانه (نه مریدانه) در
 پای درس پیامبر معرفت آموز نشستند، و تعلیم تعلمی غایبانه و از راه
 دور را بنیاد نهادند، به اقتضای دوری فاصله و به تبع نیازها و پرسشهای
 عصر، و به فرمان عقلانیت و فرهنگ زمان، دست به کاوشهایی بردند
 که علم کلام را چون جنینی سالم در رحم خود پرورد، و چون فرزندی
 مشروع تاریخ دین به آیندگان سپرد. و این سرنوشت و سرگذشت
 تاریخی همه ادیان بود، نه دست پخت بدعت گزاران و تحریف گران.

در دین ورزی معرفت اندیش هر چه طناب نقد سستبر است، رشته
 اراقت باریک است و همین باریکی
 و سستبری است که طعن طاعنان را
 متوجه این گونه دین ورزی کرده
 است.

مشخصه عمده این دین ورزی
 آن است که در آن، شخصیت پیشوا
 در محاق است و تعلیمات او به جای
 او شمع مجلس دین ورزان است. و
 چون بر عقلانی کردن و برهانی
 کردن آن تعلیمات تأکید می رود،
 استقلال سخن از سخنگو و تعلیم از
 معلم، سرجسته تر و هویداتر
 می شود، و عقل به کمک پیشوا
 می رود، نه پیشوا به کمک عقل و این
 درست همان حادثه ای است که
 نه مصلحت اندیشان و نه



تجربت اندیشان هیچ کدام رخ دادنش رانمی پسندند و بر نمی تابند. چرا که این هر دو طایفه عقل را که والاترین متاع انسانی است، چون قربانی ارزانی پیشکش مراد و محبوب خود می کنند: مصطفی اندر جهان وانگه کسی گوید ز عقل؟

عقل قربان کن به شرع مصطفی
حبیبی الله گو که اللہام کفی
عقل را قربان کن اندر پیش دوست
عقل ها باری از آن سوی است کوست

این دین ورزی که عین حیات معقول دین ورزان است و از کشف مقصدی و مصلحتی جز کشف ندارد، راه را بر کشف استقلال مقولات ذاتاً غیر دینی بر عقل می گشاید و لذا متکلمان را باید اولین مبشران دنیای جدید در اردوگاه دین ورزان دانست. باری این گونه دین ورزی پرشگرا نه و حقارانه و نقادانه و متعلمانه و متکلمانه و تقدس زدایانه و اسطوره ستیزانه و تاویل گرانه و برهان ورزانه و غیر مقلدانه معرفت اندیشان گرچه با سکون ایمانی عوام و یقین عشقی خواص مغایرت دارد، اما برای خود نوعی سلوک دینی محترم و مستقل است چرا که هیچ یک از اصناف دین ورزی معیاری برای حقانیت و بطلان نوع دیگر نیست. این دین ورزی نهالی است که در سرزمین زلزله خیز عقل می روید. آنان که زاده این آب و خاکند در آن وطن می گزینند. و دیگران را هر یک نصیبی در خور خویش است. از فخرالدین رازی و محمدحسین طباطبایی باید به منزله دو پهلوان برجسته این میدان نام برد.

سوم. دین ورزی تجربت اندیش.

به دین ورزی تجربت اندیش که می رسیم، پا را از مقام فراق به مقام وصال می نهیم. دین ورزیهای پیشین را می توان فراقی خوانند. چون اوکی بدنی و عملی بود و دومی مغزی و فکری. اوکی مؤسس بر عقل ابزاری بود و دومی بر عقل نظری. یکی مصلحت را می خواست دیگری معرفت را. اما دین ورزی تجربت اندیش نه بدنی است نه مغزی، نه ابزاری نه علمی، بلکه خواهان معلوم است و اگر سروکار معرفت اندیشی با گوش است، سروکار تجربت اندیشی با چشم است که:

گو شمع شید نغمه ایمان و مست شد
گو قسم چشم صورت ایمانم آرزوست

دین ورزی تجربت اندیش، دین ورزی ای است عشقی، کشفی، تجربی، یقینی، فردی، جبری، کبی، صلحی، بهجتی، وصالی، شهودی، قدسی، عرفانی و رازآلود. در اینجا خدا یک محبوب جمیل و یک معشوق نازنین است، پیامبر یک مراد است، یک مردباطنی و یک الگوی موفق تجربه های دینی و پیروی از او شرکت در اذواق او و بسط و تکرار تجربه های او و جذب شدن در حوزه مغناطیسی شخصیت اوست.

گناه آن است که رابطه عشقی و قوت کشف و دولت وصال را تیره و نسبت و زایل کند و عبادت آن است که هیزم صفت آتش شوق را شعله ورتر کند. و بهشت عین تجربه وصال و دوزخ عین تلخی هجر و فراق است.

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
حکایتی است که از روزگار هجران گفت

یقینی که در دین ورزی معرفت اندیش به کف نمی افتد، در

اینجا چون میوه ای از شاخسار تجربت چیده می شود و اختیاری که در آنجا فضیلت شمرده می شود در اینجا کرسی خود را به جبر می دهد؛ جبر عاشقانه که:

لفظ جبرم عشق را بی صبر کرد
وانگه عاشق نیست حبس جبر کرد

و پیشوایی که در آنجا، به نفع تعلیمات خود به محاق می رود در آنجا دوباره به صحنه می آید و ماه صفت نورافشانی می کند. در این دین ورزی، کثرت تجربه و پلورالیسم مثبت دینی یک اصل است، تجربه مواجهه با امر متعالی یک رویه است، و فردیت دینی اجتناب ناپذیر است. مناسب و آداب به جای آنکه علت کمال و موجد تجربه سالک باشند، معلول کمال تجربه اویند، یعنی برخاسته از غلیان عشق قدسی اند، نه ابزاری برای کسب و تحصیل آن و لذا عمل گرایی و آیین اندیشی محور این دین ورزی نیست، به قول مولانا: کرده آماس ز استادن شب پای رسول
تا قیام چاک زند از سهرش اهل قبا
نه که مستقبل و ماضی گنہت مغفور است؟
گفت این جوشش عشق است نه از خوف و رجا

در اینجا همه چیز شخصی است: دین من، تجربه من، محبوب من، اخلاق من،... رابطه و لایه رابطه دین ساز است. آن کس که مؤمن را گرم و روشن می کند، ولی او و پیامبر اوست. و خطایش با قلب اوست نه مغز و نه عاطفه او. اخلاق تجربت اندیش هم اخلاقی عشقی است و لذایه رندی و بی ادبی راه می دهد که: ادب عشق جمله بی ادبی است. این بی ادبی گاه تا مرز بی ادبی هم پیش می رود و به «دلیریهای در کنج خلوت» می انجامد و سکر محبت مدلول و جوب و حرمت را نیز عوض می کند:

مستی گاید ز بوی شاه فرد
صد خم می در سر و مغز آن نکرد
پس بر او تکلیف چون باشد روا؟

اسب ساقط شد، شکستش دست و پا

راز حیرت افکن حقیقت چون مهمانی فربه در سرای وجود دین ورزی تجربت اندیش در می آید و او را چنان متحیر و خاموش می کند که ذکر و تسبیح و دعای او نیز صورت و مضمون دیگری می گیرد و در حالی که از بیرون با مردم می جوشد، از درون سر درگریبان تجارب خود دارد، و اگر چه از همان الفاظ همگانی استفاده می کند آنها را با مظهرهای دیگری می آکنند. میوه عاشقی وصال و بهجت است و ادب عاشقی رازداری است که من عرف الله کل لسانه:

اندر این محضر خردها شد ز دست
چون قلم این جا رسید و سر، شکست

یادداشت

۱. این تعبیر، تعریفی است از مولانا جلال الدین به فرزند نوح که از دعوت پدر سرپیچی کرد و بر فن شناگری و دانش خود تکیه نمود و در سیل و توفان بی ایمان غرق شد:

کاشکی او آشنا ناموختی
تا طمع در نوح و کشتی دوختی
یا به علم نقل کم بودی ملی
علم وحی دل ربودی از ولی